بسم الله الرحمن الرحیم

# بحث چهارم در مقدمات اجتهاد: وجود معنای ثابت در متن

خوب ما بحثمان را کشاندیم به همانی که آیا در متن معنای ثابت قابل‌دسترسی وجود دارد یا نه؟ این شد بحث اصلی ما که آیا درواقع بحث چهارم در مقدمات اجتهاد این شد که آیا متن در گزاره‌های موجود در آن دارای معنای ثابت و قابل فهم و دسترسی هست یا نه؟

## تاریخچه بحث

خوب این بحث همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد و به همین شکل اگر اشاره نشده من اشاره می‌کنم در مباحث تاریخی ما به این شکل مطرح نبوده گرچه در باب قرآن این مسأله وجود داشته که آیا ما می‌توانیم به معرف قرآن دسترسی پیدا بکنیم یا نه و نظریاتی بوده مثلاً بعضی اخباری‌هایی که تند بودند در اینجا این نظریه را داشتند که ما به معنای قرآن نمی‌توانیم دسترسی پیدا بکنیم ولی به این شکل این بحث مطرح نبوده برای اینکه این درواقع این سؤال تبدیل می‌شود به دو تا سؤال دیگر یعنی اگر ما این سؤال را تقسیم بکنیم به دو تا سؤال تقسیم می‌شود یک سؤال اینکه آیا متن معنای ثابت دارد یا نه؟ دیگر اینکه فهم معنای ثابت میسر است و ممکن است یا نه؟ معنای ثابت در متن وجود دارد یا نه؟ اگر هم دارد ما می‌توانیم به آن معنای ثابت برسیم یا نه؟

این دو تا سؤال از نظر تاریخی در سنت اسلامی؛

آن اولی مخالفی در آن وجود نداشته یعنی در سنت اسلامی این‌جور بوده که همه قائل بودند که هر متنی اینجا جواب مسلمانان و دانشمندان این بود که هر متن یک معنای خالص دارد.

اما در این دومی چرا قول مخالف و دیدگاه‌های متفاوتی هم وجود داشته البته باز نه به معنای کلی و مطلق که کسی بیاید معنای متن و گزاره‌ها و قضایا امکان ندارد نه اینجا دلایلی مطلقاً قائل نداریم ولی در باب قرآن یا دین اینجا مخالف وجود دارد در باب فهم قرآن اینجا وجود دارد آن هم البته در همین حد که برای غیر معصومین فهم قرآن میسر نیست نه اینکه فهم ابتدایی فهمی که حجت باشد وجود ندارد در همین حد در بین مسلمان‌ها دیدگاه مخالفی وجود دارد ولی به‌هرحال ما در سنت اسلامی و در میان دانشمندان مسلمان این دو تا نقطه خیلی امر جاافتاده‌ای است:

* یکی اینکه هر گزاره‌ای هر قضیه‌ای که از کسی صادر می‌شود این دارای معنای ثابتی است که حالا جزئیاتش را بعد می‌گوییم که معنای ثابت چطوری است بعد می‌گوییم.
* دوم اینکه می‌شود علی‌الاصول به آن معنا دسترسی پیدا کرد.

گرچه فقط در مورد این دومی در باب قرآن دیدگاه‌های متفاوتی هم وجود دارد که می‌گوید آنجا دسترسی‌اش برای غیر من خوطب به میسر نیست البته در اینکه میزان دسترسی ما به فهم گزاره‌های دینی چقدر است در میزان دسترسی و حجیتش این خیلی اختلاف است آن سر جای خودش ببینید.

## نظریه انسداد

یک نظریه‌ای به نام نظریه انسداد وجود دارد که در اصول خواندیم نظریه انسداد درواقع روحش همین است می‌گوید که شما یک دسترسی روشن مستقیمی به معانی و مضامین اخبار و روایاتی که هست ندارید که چنین خیلی صاف نیست که شما بتوانید به آن مضامین و معانی دسترسی پیدا بکنید و بنا بر انسداد آن‌وقت می‌آید یک ظن مطلقی را معتبر می‌کند که درواقع همه‌اش برای این است که دسترسی را آسان نمی‌بیند پس ببینید در تفکر اسلامی از نگاه فلسفی و کلام کلی هم گفته می‌شود متونی که به دست ما می‌رسد گزاره‌هایی که از دیگران به ما می‌رسد حالا این گزاره چه به صورت شفاهی باشد یا به صورت مکتوب و متون مکتوب به دست ما برسد گفته می‌شود این متون و گزاره‌های دست واصله چه به شکل شفاهی چه به شکل مکتوب این‌ها علی‌الاصول هم معنای ثابتی دارند یک معنای مشخص ثابتی دارند که مؤلف آن را قصد کرده و آن را ریخته در این قالب این یک مطلب و آن معانی ثابت مقصود مؤلف و متکلم هم ثابت وجود دارد و هم دیگران هم می‌توانند به آن دسترسی پیدا بکنند این دیدگاه فلسفی‌شان این است یعنی روح فهم فلسفی که فیلسوفان ما و اصولیین و مجتهدان ما داشتند این بود در باب متون دینی در باب قرآن مثلاً آن بخش دومش که چقدر می‌شود دسترسی پیدا کرد حرف‌هایی وجود دارد.

در روایات در اینکه میزان دسترسی ما چقدر است حرف‌هایی وجود دارد در این‌که صراحت و ظهور صریح چه مقدار ما داریم اینجا باز حرف‌هایی وجود دارد بعضی‌ها دایره صراحت را خیلی وسیع می‌دیدند بعضی‌ها صریح را خیلی کم می‌دانند و لذا در باب قرآن در باب صراحت ظهور در باب حجیت ظنون برای فهم معانی در این بخش‌ها حرف‌هایی وجود دارد و عده‌ای واقعاً سخت‌گیر هستند یعنی می‌گویند ما غالباً با ظهورات سر و کار داریم از طرفی می‌گویند ظنونات خاصه‌ای ما را به آنجا نمی‌رسانند معمولاً انسدادی می‌شوند و بعد یک ظن مطلقی را به آن عمل می‌کنند و دشواری‌ها و پیچیدگی‌های دسترسی به معنای ثابت مورد توجه اصولیین و مجتهدان ما بوده است دشواری‌اش مورد توجه بوده این‌که نقل به معنا می‌شده فاصله تاریخی افتاده قرائن از دست رفته تقیه وجود دارد عوامل هفت هشت‌گانه‌ای که قبلاً گفتیم در بحث اسلام مراتب اسلام که می‌گفتیم گفتیم اسلام واصل با اسلام ابلاغی و اسلام عند الرسول و اسلام عند الائمه فاصله دارد علتش هم پیچیدگی‌هایی است که به‌تدریج بر دسترسی به متون و معنای متون پیدا شده هم عواملی آمده است که متون را از ما گرفته است و هم عواملی آمده که فهم متن را بر ما سخت کرده و لذا پیچیدگی‌ها مورد قبول است اما اینکه علی‌الاصول معنای ثابت مقصودی در این قالب‌ها وجود دارد و علی‌الاصول می‌شود به آن‌ها پی برد و لو بالجمله برای یک مورد مثلاً تو ضروریات این علی‌الاصول را می‌گویند ما قبول داریم اما پیچیدگی‌ها عوامل ثانوی به‌طورکلی در متون دینی یا در قرآن یا در خصوص روایات این‌ها البته حرف و حدیث فراوان در بابش هست اما اصل قصه این نیست.

## جمع‌بندی

پس در حقیقت ما دو سه نقطه‌ای که اینجا عرض کردیم:

یکی اینکه در حقیقت ما همان‌طور که قبلاً هم اشاره به‌بیان‌دیگر شد این سؤال به دو سؤال جدی برمی‌گردد و در تاریخ تفکر اسلامی ما پاسخ هر دو سؤال مثبت است متن هر گزاره‌ای معنای ثابت مقصود مؤلف دارد؛

دوم اینکه علی‌الاصول می‌شود به آن دسترسی پیدا کرد؛

نقطه دیگر اینکه در اصولیین و متون دینی ما در خصوص آن سؤال دوم میزان دسترسی نه اصل امکان دسترسی در میزان دسترسی و فهم ما اینجا جای معرکه آرائی وجود دارد یعنی دیدگاه‌ها خیلی متنوع است و توجه فقهای ما و علمای ما به دشواری‌ها و پیچیدگی متن و فهم متن وجود دارد هم پیچیدگی‌ها و دشواری‌ها و عواملی که آمده بخشی از متون را از ما گرفته و هم عواملی که می‌آید فهم متن را برای ما مشکل می‌کند ولی هیچ‌کس تا آن حد نرسیده که بگوید نمی‌شود به آن معنا دسترسی پیدا کرد مطلقاً یا بالاتر معنای ثابتی اصلاً نیست وجود ندارد یا ما دسترسی به آن نداریم علی‌الاصول می‌شود که با جمع قرائن و همه دقت‌ها ما به معنا برسیم این علی‌الاصول است یعنی فی‌الجمله می‌شود اما خیلی جاها نه ممکن است واقعاً نشود اینکه ما الان اجتهاد در غیر مسائل ضروری داریم و دیدگاه‌ها متعارض است این به خاطر این است که دسترسی ما به خاطر قرائن و این‌ها دشوار شده و لذا نمی‌توانیم ادعا بکنیم که اینجا به معنای واقعی قطعاً نداریم ولی این غیر از آن دیدگاهی است که می‌گوید معنای ثابتی ندارد یا اصلاً نمی‌شود به معنای ثابتی رسید از نظر فلسفی می‌گوید امکانش نیست آن نیست نه ممکن است امکانش باشد منتهی اینجاها البته خیلی مشکل است ولی یک جاهایی هم ما می‌رسیم بالاخره از اقم الصلوه قرآن ما این را می‌فهمیم یک هسته ثابت اصلی وجود دارد یک هسته ثابت اصلی وجود دارد که می‌شود به این رسید این را فی‌الجمله همه قبول دارند منتهی در میزان این دسترسی و شرایط قرائن و ضیاع قرائن و تقیه و امثال این‌ها که آنجاها البته مورد توجه بوده خوب حالا این در تفکر همین‌جا بگوییم تفکر اسلامی آن‌وقت تأویل و متشابهات و بطون و این‌ها طبعاً در اینجا وجود دارد در آن هم باز مخالف با اصل این دیدگاه و پیش‌فرض نیست.

# نظریه متون و بطون قرآن یا بطون احادیث

نظریه متون و بطون قرآن یا بطون احادیث و مراتب معنایی هم که وجود دارد این هم مخالف با این دیدگاهی نیست که ما یک هسته ثابت قابل‌دسترسی علی‌الاصول داریم و لو اینکه خیلی از این گزاره‌ها می‌تواند علاوه بر آن هسته ثابت انواع متون داشته باشد و مراحل پیچیده‌ای داشته باشد که همه‌اش در دسترس ما نباشد آن هم باز نافی اصل این پیش‌فرض نیست اصل مبانی اجتهاد که اینجا داریم می‌پردازیم اینجا باید از این دو تا پیش‌فرض دفاع بکنیم:

یکی اینکه گزاره‌ها معنای ثابت دارند؛

دوم اینکه فهم آن معنای ثابت هم میسر است.

## بررسی نظریه وجود معنای ثابت و امکان فهم آن

این دو تا پیش‌فرضی است که ما باید از آن دفاع بکنیم اگر از این‌ها دفاع نکنیم در حقیقت نوع اجتهاد ما یا اصلاً درست نیست یا اینکه خیلی متفاوت می‌شود ما می‌گوییم در قرآن عده‌ای گفتند که ما نمی‌دانیم ائمه می‌داند ولی این به‌طورکلی بگوییم هیچ‌کدام از گزاره‌های دینی برای ما قابل فهم نیست این را کسی قائل نیست این‌ها فی‌الجمله‌این نیستند ... خوب این در چیزهای اسلامی یعنی می‌خواهم بگویم ببینید دنیای اسلام و تفکر اسلامی این دو تا قضیه فی‌الجمله مورد قبول است هر متن و گزاره شفاهی و مکتوب دارای هسته ثابت معنایی است و دوم این‌که علی‌الاصول به معنای ثابت می‌توان دسترسی پیدا کرد این‌جور نیست که امتداد فلسفی باشد اصلاً نشود نفوذ کرد به آن هسته ثابت نه علی‌الاصول می‌شود این دو تا مورد قبول است اما در دامنه این دسترسی اینجا بله خیلی حرف و حدیث است ولی آن‌ها هیچ‌کدام این دو تا پیش‌فرض را به‌طورکلی نفی نمی‌کند.

آنچه به دامنه بحث برمی‌گردد یکی بحث حجیت ظنون است بحث ضیاع متون است که متون تضییع پیدا کرده باشند بحث قرائن هست بحث متشابه و محکم است بحث بطون قرآن است و نهایتاً بحث اجتهادهای ظنی است که ممکن است که چند اجتهاد باشد که همه برای خودشان حجت باشد ولی هیچ‌کدام از این حرف‌هایی که در این بحث‌های دیگر گفته شده نافی آن دو تا اصل به‌طورکلی نیست آن دو تا اصل کلی این است که هر متن معنای ثابتی دارد که مؤلف آن را قصد کرده است همه حرف و حدیثمان برای این است که صد تا بحث شده راجع به اینکه چقدر ما می‌توانیم به معانی برسیم چقدر دسترسی به حاق معناداریم و امثال این ولی هیچ‌کدام این بنیان را متزلزل نمی‌کند یعنی این اصل را و دو تا پیش‌فرض را نفی نکرده ما در تاریخ تفکر اسلامی غیر از دوره جدید که بعضی از روشنفکران و این‌ها چه در عرب‌ها چه در دوره جدید به سمت آن هرمنوتیک خاص گرایش پیدا کرده‌اند نه در تاریخ چی ما این را نداریم.

لذا می‌خواهیم بگوییم که در تاریخ تفکر اسلامی حجیت آن‌ها زائده ... بسیار بسته صراحت و متن ... بطون قرآن و از این قبیل مسائل محکم و متشابه این‌ها داریم اما هیچ‌کدام این دو تا اصل را نفی نکرده‌اند همان چیزی که بعدها در دنیای غرب این‌ها نفی شده و در شاخه‌های هرمنوتیک و این‌ها مورد انکار قرار گرفته در دوره معاصر البته خوب کسانی آمده‌اند که در هر یک از این دو پیش‌فرض نقطه‌نظرها و دیدگاه‌هایی ارائه کرده‌اند که حالا بعداً انشاءالله به آن خواهیم پرداخت.

## جمع‌بندی

تاریخچه این بحث در نهال اسلام است که به اختصار به آن اشاره کرده‌اند می‌خواهم بگویم که بحث متون قرآن یا اینکه محکم و متشابه است و اینکه خیلی‌ها گفته‌اند که در بخش عمده‌ای از قرآن متشابه است یا همه‌اش حتی بعضی گفته‌اند متشابه است برای ما متشابه است اینکه فهم قرآن مختص ائمه است اینکه ما یک معنای ظاهری می‌فهمیم و این یک بطونی دارد که در دسترس ما نیست این در قرآن در روایات که روایاتی از این‌ها مطرح است قرائن آن‌ها از دست رفته و ظنون خاصه‌ای که حجت باشد ما نداریم این‌ها همه وجود دارد این حرف‌ها زده شده ولی کسی اصل این قصه را فی‌الجمله نفی نکرده این در دنیای اسلام است در دنیای غرب همان‌طور که گفتیم که دیدگاه‌های متعدد و متفاوتی در باب هرمنوتیک است که تاریخچه‌اش را تو این دو کتابی که مانده سهل و روان‌تر است که من هم قبلاً عرض کردم در کتاب دیگری هم که قبلاً معرفی شد تاریخچه بحث هرمنوتیک و مباحثی از این قبیل مفصل مطرح شده این در دنیای اسلام است که یک مقدمه بود در دنیای غرب درواقع هرمنوتیک که همان علم تعبیر و تفسیر و فهم معنای متن باشد این دو تا شاخه کلی دارد گر چه هرکدام طیفی از دیدگاه‌ها هست همان‌طور که هرکدام یک شاخه کلی دارد یک شاخه ... نسبیت‌گرا و یک شاخه عینیت‌گرا در دنیای غرب وجود دارد که حالا مشخصاً همین کتاب را که قبلاً هم عرض کردم آقای واعظی گزارش خوبی از این دیدگاه‌ها داده درآمدی بر هرمنوتیک آقای واعظی و تااندازه‌ای هرمنوتیک کتاب و سنت آن جامع‌تر است و سایر کتاب‌هایی که قبلاً آدرسشان را دادم در آنجا درواقع متفکران زیادی نام برده شده ...و می‌آید تا گادامر و هرش و ... و امثال این‌ها هم اینجا هم می‌توانید ببینید خوب یک حلقه گسترده‌ای در این صدسال دویست سال از متفکران و اندیشمندان به‌هرحال مهم دنیای غرب وارد این قصه و قلمرو شدند و هرکدام از زاویه‌ای به این بحث پرداختند و همان‌طور که سابق هم عرض کردم دامنه بحث هم از اول علم هرمنوتیک و این‌ها تو همین متون مقدس بود ولی آرام‌آرام آمد بسط پیدا کرد و به صورت یک روش در علوم اسلامی در آمد و فلسفه و امثال این‌ها و بعضی نکاتی که قبلاً هم عرض کردم ولی حالا ما بدون اینکه بخواهیم وارد جزئیات این تفاوت‌ها بشویم که مجموعه متفکران هست می‌شود این‌ها را در دو رده کلی تقسیم‌بندی کرد یک رده آن نسبیت‌گراها هستند که آنچه اینجا بیشتر همان گادامر هست که قهرمان همین هرمنوتیک نسبیت‌گرا است که در تفکر اجتهادی و چیزی است که در دنیای اسلام وجود داشته درعین‌حال در خود غرب هم چه در متأخرینشان چه در متقدمین عینیت‌گراهایی هم وجود دارد که در دوره‌های معاصر گادامر و بعد از آن این دو نفر خیلی چی هستند یکی بتی ... است یکی هم هرش است این دو تا هستند که خیلی نگاهشان با آن نگاه هم سنتی غرب هم نگاه سنتی ما و نگاه حاکم بر اجتهاد ما حاکم است که نگاه این‌ها را در فصل آخر این کتاب راجع به بتی و هرش است فصل ششم همین هرمنوتیک عینیت‌گرا است که نظریه بتی و هرش را بیشتر چی کرده بعدش هم هستند کسانی که در ادامه آن‌ها که در دنیای غرب چی کردند خود گادامر هم در فصل چهارم است بله فصل چهارم در مورد گادامر است که یک نوع قهرمانی دارد در این نسبیت‌گرایی فصل ششم هم راجع به این دو نفر است که بیشتر عینیت‌گرا هستند این همانی است که ما توضیح دادیم در مورد جهان اسلام بیشتر عینیت‌گرا است البته هر یک از این‌ها یک طیفی دارند میزان این نسبیت نوع تقریر ... این نسبیت که در فهم متن پیدا می‌شود و همین‌طور عینیت‌گرا خود حالا تفاوت بتی و هرش تفاوت دارند نگاهی که بر اصول و فقه ما حاکم است باز یک تفاوت‌هایی دارد ولی تو دو سه نقطه اصلی است که درواقع می‌شود بگوییم که این‌ها با هم تفاوت دارند.

## نقاط مورد قبول دیدگاه عینیت‌گرا

ببینید آن نقاط اصلی که در اینجا با هم تفاوت دارد این است که در این دیدگاه عینیت‌گرا این دو سه تا نقطه فی‌الجمله مورد قبول است نه بالجمله بلکه فی‌الجمله؛

یکی اینکه هر گزاره و متنی معنای ثابتی دارد و معنای ثابت تابع قصد مؤلف و متکلم است و مفسر می‌تواند به آن معنا دسترسی پیدا کند این‌ها همان دو سه تا گزاره‌ای است که این‌ها قبول دارند که دقیقاً همان کلیاتش با همان نگاه اجتهادی ما منطبق است یعنی تو خود غرب هم به‌هرحال کسانی هستند قدمایشان بودند که خوب روشن است آن‌ها هم مثل ما همان روال عادی سنتی‌شان همین گرایش را داشتند اما در بین متأخری ... و این‌ها دانشمندان آمریکایی هستند که خیلی جدی وارد این قصه شدند همان‌طور که توضیح دادم در آنجا من دیگر تکرار نمی‌کنم ولی باز هم گذرا عرض بکنم می‌گوید هر وقتی می‌گوید زید قائم را شما یک جایی خواندید این زید قائم معنای ثابتی دارد که مؤلف آن را قصد کرده و شما هم می‌توانید پرده‌ها را بزنید کنار علی‌الاصول می‌شود البته نمی‌گوییم همیشه می‌شود.

در نقطه مقابل این نگاه گادامر هست و کسانی مثل او که آن‌ها می‌گویند که اینکه معنا تابع تفسیر مفسر است و فهم مفسر است که معنا را می‌سازد چیز ثابتی ما آنجا نداریم که شخص بخواهد به آن چیز ثابت برسد بگوییم که این شخص می‌خواهد به چیز ثابت برسد علتش هم این است که می‌گوید که معنا در حقیقت حاصل جمع آن چیزی است که او می‌خواهد او خواسته است به‌اضافه آنچه من از او انتظار دارم یا پیش‌فهم‌های من و انتظارات من در او مؤثر است که به اختصار قبلاً هم به آن اشاره کردیم این نظریه می‌گوید که دو سه چیز در فهم معنا مؤثر است نه اینکه حالا فی‌الجمله ‌این‌ها نقش دارد نه شکل‌گیری معنا بدون این میسر نیست حتی آنجایی که دارد حرف می‌زند الان من که دارم حرف می‌زنم همین‌طور است آنجایی که متن را می‌خوانیم همین‌جور است چه در زمان فعلی چه در متون تاریخی که به دست ما رسیده حالا چه در متون حقوقی چه در متون دینی چه در متون تاریخی هیچ فرقی نمی‌کند.

این دیدگاه می‌گوید که یک سلسله امور هست که در شکل‌گیری معنا مؤثر است عناصر مؤثر در تحقق فهم این‌ها می‌گویند چند چیز در اینجا مؤثر است یکی پیش دانسته‌ها و معلومات پیشین مفسر می‌گوید به هیچ نحوی نمی‌شود کسی از پیش دانسته‌های خودش خارج بشود اگر در این دو سه جلسه کمی تکراری وجود دارد عذرخواهی می‌کنم به خاطر اینکه تغییر بیانی دارم منتهی هرکدامش یک نکاتی دارد که تعابیر و این‌ها فرق کرده به خاطر این است این یکی است می‌گوید این پیش دانسته‌های شماست که شما چه چیزهایی در ذهنت است این اثر دارد در اینکه چی از این برداشت می‌کنی این پیش دانسته‌ها مؤثر است که فی‌الجمله هم حرف درستی است همین پیش دانسته‌ها خیلی مؤثر است و آن نگرش‌های ریشه‌دار در عمق وجود انسان در دریافتش از چیزهای جدید بسیار مؤثر است شما کسی که در یک روستای دورافتاده‌ای به دنیا آمده است آن تصورات بچگی‌اش را آن روستا و آن‌ها همراهی می‌کند با آدمی که در منطقه بزرگ وسیع یک شهر بسیار بزرگ به دنیا آمده در نظر بگیرید بعد کسی بیاید این جمله را بگوید که حتی یک مفهوم مفرد را بگوید آخر دنیا ببینید آنچه آنجا بزرگ شده و آن اطلاعات را دارد آخر دنیا را همان آن طرف روستایش می‌دیده که دیگر مثلاً چشمش کار نمی‌کرده این آخر دنیا را اونجوری تو ذهنش تصور می‌کرد ولی برای کسی که در یک شهر وسیع به دنیا آمده آخر دنیا که می‌گوید اصلاً آفاقش خیلی متفاوت است این مثال ساده‌ای است که می‌شود اینجا زد کسی که یک آدم ساده معمولی وقتی یک جمله‌ای را به او بگویید یک جمله قرآن و حدیث می‌گویی چیزی می‌فهمد و آنچه مثلاً فیزیک خوانده شیمی خوانده چی خوانده چی خوانده یک چیز دیگری از آن می‌فهمد این فهم‌های قبلی این حرفی که گادامر می‌زند یکی از عناصر مهم در فهم این است که ما از سر نمی‌توانیم بگوییم یک معنایی چیزی از ذهنمان عبور بکند یک چیزی بیاید تو ذهن ما تجسم و تجسس پیدا بکند هر چه بریزد تو قالب فهم ما یک ظرفی اینجا وجود دارد که این ظرف با آن اختلاط پیدا می‌کند نظیر همانی که می‌گفتیم کانت و هگل و این‌ها می‌گویند یک مقولاتی دارد در ذهن ما که این مقولات با قالب‌های ذهنی ما هر چی بیاید ظرف فهم ما این قالب‌های مقولات کانتی قرار می‌گیرد این مقولات کانت قرار می‌گیرد عین اینکه ظرفش مثل اینکه وقتی فواره‌ها را درست می‌کنند آب به رنگ‌های مختلف درمی‌آید درواقع آن لامپ‌ها و ظرف‌ها رنگی دارد که یکی‌اش سبز است سفید و سرخ است آب که می‌آید اینجا رنگ او تأثیر می‌کند در نمایی که از این آب وجود دارد اینجا هم همین‌طور است می‌گوید که ظرف ورود این متون و گزاره‌هایی که از بیرون به ما می‌رسد این هرمنوتیک فلسفی می‌شود درواقع اصلاً می‌گویند فهم ما نسبی است و این زید قائم و «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى**‏»[[1]](#footnote-1) و نمی‌دانم «**هُدىً لِلْمُتَّقين**‏»[[2]](#footnote-2) و چی و چی و همه این‌ها می‌ریزد تو ظرفی که این ظرف خالی نیست و این ظروف مستقل هم نیست که بشود از هم جدا کرد ظرف ذهنی مفسر و مخاطب و دریافت‌کننده اولاً ظرفی اینجا وجود دارد تو این ظرف یک انباری از مدروکات دیگر هم در ظرفش ریخته شده و دوم اینکه نمی‌شود این ظرف و مدروکات را از هم جدا کرد این اصلی می‌آید در جای اصلی این قرار می‌گیرد اون در جای اصلی اون نه اصلاً من با همه آن مفروضات و معلومات قبلیم و ذهن من با همه آن‌ها پذیرای این گزارش جدید است این یک و این‌ها هم در همدیگر تأثیر می‌گذارد نمی‌تواند این بدون تأثیر و تأثر پذیرای این مضمون جدید باشد اون این‌جوری می‌فهمد و اون هم این‌جوری می‌فهمد و اصلاً امکان ندارد که کسی خودش را در خلأ یک چیزی را بگیرد تا بگوید آن چیز اصلی را او می‌تواند بفهمد در یک شرایط فی‌الجمله می‌شود می‌گوید نه اصلاً طبع بشر و دریافت بشر این است که می‌گوید که چیزی که وارد این دستگاه می‌شود با معلومات قبلی آمیخته می‌شود پس معلومات پیشین مؤثر است در فهم از یک گزاره و بشر همیشه این نوع معلومات را دارد یک نقطه صفری را نمی‌شود پیدا کرد که بگوییم در این نقطه صفر ما متنی را داریم و او معنای اصلی‌اش را می‌فهمیم نه همیشه ذهن ما انباشته از انواع معلومات و دریافت‌ها و شناخت‌های ماست عامل دوم و عنصر دوم در اینجا انتظارات است که بحث انتظار از دین است انتظارات و پرسش‌های مفسرین آن عامل و عنصر اول این است که معلومات قبلی او حالا دنبال چیه چه انتظاری دارد نه دنبال چیزی هم که نباشد این معلومات قبلی ظرفی است که لون می‌دهد و رنگ می‌دهد به این چیز جدیدی که وارد شده و نمی‌شود هیچ‌گاه این دو تا را از هم جدا کرد این‌ها با هم امتزاج دارد آن عنصر اولیه عنصر دوم این است که ما در مواجه‌مان با متون و کتاب‌هایی که می‌خوانیم و گزاره‌هایی که می‌شنویم یا می‌رویم می‌خوانیم همیشه یک انتظاری داریم و یک سؤال و پرسش‌هایی داریم و از زاویه خاص می‌رویم سراغ این متن و از آن سؤال می‌کنیم خود همین قرآن را شما یکی از تفاوت‌هایی که در تفاسیر هست علتش همین است مفسران با نگاه‌ها و پرسش‌های متفاوت رفته‌اند سراغ این متون و آیات قرآن و لذاست که معانی متفاوتی هم از آن گرفته‌اند پس انتظارات و پرسش‌های شماست که مغز را به سخن وا‌می‌دارد و قاعدتاً این آقای گادامر و ... قدیم می‌خواهند بگویند که شما اگر بدون یک سؤال و پرسش بروید سراغ یک متن اصلاً این متن برای شما هیچ معنایی ندارد هیچ ارزشی ندارد از قبل باید یک سؤالی تو ذهنت باشد دنبال یک چیزی باشی تا این برایت معنی‌دار باشد و الا این بی‌معناست و آن جستجوگری نسبت به امر خاص و پرسش معینی است که این متن را برای شما معنادار می‌کند و این انتظار شما نوع پرسش شماست که معانی مختلف می‌تواند از این متن بجوشد به خاطر این پرسش‌های مختلف شما اگر مثلاً «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى** \* **أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى**‏»‏[[3]](#footnote-3) که کسی می‌خواند دنبال شناخت طبیعت بشر نباشد این اصلاً این آیه را این‌جوری نمی‌گوید می‌گوید آدم‌ها این‌جوری عمل می‌کنند کسی که دنبال فهم طبیعت بشر است می‌گوید که این می‌خواهد بگوید که طبیعت بشر اینجاست پس این پرسش‌های شما و انتظارات و توقعات شماست متون را معنی‌دار می‌کند پای یک سخنرانی می‌روید می‌نشینید ولی شما با یک پیش‌فرض که عنصر اول بود و با یک پیش سؤال آمدید اینجا نشستید یک چیزهایی از این برداشت می‌کنید اون یکی با یک پیش‌فرض و با یک پیش سؤال دیگری وارد می‌شود اینجا اون هم یک برداشت‌هایی از اینجا می‌کنید حالا باید ببینیم دارد یا ندار فعلاً القای شبهه است این‌ها در ... دارد که اگر یک روز شبهه‌ای مطرح می‌کند همان روز جوابش را بدهد ولی ما اینجا نمی‌توانیم چند جلسه القای شبهه است و به این شکل درواقع این هم آثار دوم است بقیه‌اش هم بعد فرض‌های دیگری هم هست.

1. - علق / 6. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بقره / 2. [↑](#footnote-ref-2)
3. - علق / 6 و 7. [↑](#footnote-ref-3)